

# جوهر الهی درون: بازیس‌گیری جرقه مقدس از خاکستر امپراتوری

در طول هزاره‌ها، بشریت در جستجوی درک جایگاه خود در آفرینش بوده است. از کرانه‌های نیل تا کوه‌های آند، از مکه تا آتن، سنت‌های معنوی و فلسفی بی‌شماری یک حقیقت عمیق را به رسمیت شناخته‌اند: در هر انسانی جوهر الهی‌ای ساکن است—جرقه مقدسی که ما را به سوی رحمت، عدم خشونت و هماهنگی با جهان زنده سوق می‌دهد. این نور درونی، چه فطرت، آتمان، لوگوس یا طبیعت بودا نامیده شود، رشته‌ای است که ایمان‌ها، فلسفه‌ها و حکمت بومی را به هم پیوند می‌دهد. با این حال، در عصر مدرن، این حقیقت زیر سیستم‌های سلطه، طمع و استثمار پنهان شده است—سیستم‌هایی که از جوهر الهی روی گردانده‌اند تا سود و قدرت را بیرستند.

## جرقه الهی در سنت‌های معنوی معاصر

در ادیان زنده جهان، جرقه الهی استعاره نیست—واقعیتی اخلاقی است که عدالت، رحمت و سرپرستی را طلب می‌کند.

در اسلام، قرآن اعلام می‌کند که هر انسانی بر فطرت (۳۰:۳۰) زاده می‌شود—طبیعتی اصیل که با حقیقت، رحمت و پرستش آفریدگار هم‌نوا است. این فطرت، خلافت را لنگر می‌اندازد، وظیفه سرپرستی: حفاظت از زندگی، احترام به آفرینش و مقاومت در برابر فساد. وقتی مسلمانان زکات می‌دهند، از ظلم جلوگیری می‌کنند و از مظلومان دفاع می‌کنند، تنها به خیریه مشغول نیستند—آن‌ها نگهبانان امانت الهی هستند. در جهانی که سود و سلطه آن را پیش می‌راند، فطرت اصلی انقلابی می‌شود: مقاومت در برابر همه سیستم‌هایی که طبیعت، حیوانات یا بشریت را استثمار می‌کنند.

هندوئیسم همین حقیقت را در آتمان، خود الهی درون هر موجود، آشکار می‌کند که از برهمن، واقعیت نهایی، جدایی‌ناپذیر است. سلام ناماسته—“به الهی در تو تعظیم می‌کنم”—تأییدی معنوی از الوهیت مشترک است. آهیمسا، اصل عدم خشونت، از این درک برمی‌خیزد: آسیب به موجود دیگر، آسیب به خود است. در فرهنگی که ارزش را با مصرف و فتح می‌سجد، آتمان ما را به احترام مقدس بازمی‌گرداند، به دیدن همه اشکال زندگی به عنوان تجلی همان منبع الهی.

یهودیت اعلام می‌کند که بشریت به صورت خدا آفریده شده است (بتسلم الوهیم—پیدایش ۱:۲۶-۲۷). بنابراین هر زندگی انسانی دارای کرامت الهی است. می‌شنا می‌آموزد: «هرکس یک زندگی را نابود کند، انگار جهانی را نابود کرده است.» این تأیید رادیکال ارزش مقدس، مخالفت با هر سیستمی—استعماری، سیاسی یا اقتصادی—را طلب می‌کند که زندگی را برای سود یا قدرت بی‌ارزش می‌کند.

مسیحیت می‌آموزد که نور الهی، لوگوس، «هر که به جهان آید را روشن می‌کند» (یوحنا ۱:۹). دوست داشتن همسایه همچون خود (متی ۲۲:۳۹) ایده‌ای منفعل نیست—فرمانی اخلاقی برای رویارویی با ظلم و بی‌عدالتی در هر کجاست. رادیکال‌ترین صداها، ایمان، از عیسی تا فرانسیس آسیزی، حیوانات، رودها و حتی باد را خویشاوند شناختند. با این حال، جوامعی که خود را مسیحی می‌نامند اغلب جنگ، استثمار و ویرانی زیست‌محیطی را تأیید می‌کنند—دقیقاً مخالف تعلیم مسیح.

در بوداییسم، دکنترین طبیعت بودا می‌آموزد که همه موجودات پتانسیل روشن‌بینی دارند. رحمت و عدم خشونت فضیلت‌های راحتی نیستند—ضرورت‌های کیهانی‌اند. آسیب به زندگی، بیداری خودمان را پنهان می‌کند. بودیساتوا، که رهایی شخصی را به تأخیر می‌اندازد تا همه موجودات را یاری کند، این رحمت الهی را به طور کامل تجسم می‌بخشد.

در سنت‌های ویکا و پاگان، جرقه الهی از خود زمین زنده می‌درخشد. دستور رید—“اگر به کسی آسیب نرساند، آنچه می‌خواهی انجام ده”—چشم‌اندازی اخلاقی را بیان می‌کند که در آن آزادی و مسئولیت جدایی‌ناپذیرند. احترام پاگان‌ها به عناصر، ماه و فصل‌ها، حکمت زیست‌محیطی باستانی را حفظ می‌کند که تمدن مدرن تقریباً آن را خاموش کرده است.

اما در حالی که این سنت‌ها بشریت را به سوی هماهنگی فرا می‌خوانند، جهان مدرن—به ویژه غرب صنعتی و استعماری—روی گردانده است. پیگیری سود به دینی از هتک حرمت تبدیل شده است. جنگل‌ها قتل‌عام می‌شوند، اقیانوس‌ها مسموم، حیوانات در کارخانه‌ها شکنجه می‌شوند و جنگ‌ها به نام منافع اقتصادی یا ژئوپلیتیک به راه می‌افتند. جوهر الهی زیر بت‌های مادی‌گرایی و امپراتوری دفن شده است.

هیچ‌جا این واضح‌تر از غزه نیست، جایی که باغ‌های زیتون—نمادهای صلح و رزق الهی—ریشه‌کن می‌شوند و جوامع کامل زیر ماشین اشغال خرد می‌شوند. اینجا، سکوت جهان از دست دادن جمعی جرقه مقدس را آشکار می‌کند. سرکوب مردم فلسطین، که با همدستی قدرت‌های غربی انجام می‌شود، نه تنها جنایت سیاسی است—فاجعه‌ای معنوی است، مدرکی بر بیگانگی بشریت از طبیعت الهی‌اش.

## سنت‌های باستانی و بومی: زندگی در تعادل مقدس

پیش از ظهور امپراتوری‌ها، نخستین تمدن‌های بشری با شناخت نفس الهی که همه زندگی را حیات می‌بخشد، زندگی می‌کردند. اسطوره‌ها، آیین‌ها و ساختارهای اجتماعی‌شان حول تعادل کیهانی، عدالت و رحمت بافته شده بود.

در اندیشه سومری و اکدی، بشریت از نفس الهی انلیل شکل گرفت و مأمور حفظ مه—قوانین مقدسی که هم کیهان و هم جامعه را اداره می‌کردند—شد. نقض این اصول نه تنها بی‌نظمی اجتماعی بلکه فساد معنوی بود.

کیهان‌شناسی بابلی در انوما الیش نیز انسان‌ها را شریک در حفظ هماهنگی کیهانی می‌دید. زندگی اخلاقی‌شان با نظم الهی درهم‌تنیده بود، با تأکید بر مراقبت از آسیب‌پذیران و هم‌راستایی با چرخه‌های طبیعت.

در مصر، اصل ماعت—حقیقت، عدالت و تعادل—ضربان قلب تمدن بود. زندگی ناعادلانه یعنی فروپاشی کیهان. فرعون‌ها نه به قدرت‌شان، بلکه به حفظ ماعت قضاوت می‌شدند. ریتم‌های نیل، هنر معابد و آیین‌های کشاورزی همه این اکولوژی اخلاقی را منعکس می‌کردند.

دین و فلسفه یونانی روح را الهی و جاودانه می‌دانست، پاکی‌اش با فضیلت و اعتدال حفظ می‌شد. احترام رومی به نومن، حضور الهی در همه چیز، پیتاس را پرورش داد: وظیفه، سپاسگزاری و هماهنگی با خدایان و طبیعت.

در میان نورس‌ها، مفهوم ویرد حس مقدسی از سرنوشت و پیوستگی را بیان می‌کرد—زندگی به عنوان تاروپودی از پیامدهای اخلاقی. عمل ناشایست یا استثمار طبیعت یعنی گسستن رشته‌های وجود.

با این حال، این آگاهی از وابستگی متقابل مقدس در هیچ‌جا بیش از میان مردمان بومی عمیقاً تجسم نیافت. درک آگونکین از مانیتو روح را در هر موجودی—سنگ، رود، پرنده یا باد—می‌دید. کیهان‌شناسی مایا زندگی را هدیه‌ای توصیف

می‌کرد که با متقابل بخشی پایدار می‌شود. احترام **اینکا** به **پاچاماما** (مادر زمین) سیستم‌های پیچیده سرپرستی زیست‌محیطی تولید کرد. **شینتو** در ژاپن **کامی**، ارواح الهی در طبیعت را گرامی می‌دارد؛ **تائوئیسم** در چین **وو وی**، هم‌راستایی بی‌تلاش با تائو را می‌آموزد.

این سنت‌ها نه تنها احترام به زندگی، بلکه رابطه‌ای رادیکالاً متفاوت با مرگ را نیز به اشتراک داشتند. مرگ ترسیده نمی‌شد — فهمیده می‌شد. برای آن‌ها، مرگ بازگشت به کل مقدس بود، ادامه رابطه با زمین، اجداد و الهی. زندگی درست یعنی مرگ آرام، با آگاهی از اینکه نظم زندگی خیانت نشده است.

این در تضاد شدید با بسیاری از ذهنیت غربی مدرن است، جایی که مرگ ترسیده، اجتناب و استریل می‌شود. چرا؟ چون در عمق، بسیاری می‌دانند که در خیانت به مقدس زندگی کرده‌اند. تمدنی که جنگل‌ها را نابود می‌کند، حیوانات را شکنجه می‌کند و جنگ‌های بی‌پایان به راه می‌اندازد، نمی‌تواند مرگ را با آرامش روبرو شود. ترسش ریشه در رمز و راز ندارد — بلکه در گناه دارد. جایی در درون، حتی ذهن سکولارترین فرد، حساب الهی را حس می‌کند. ترس از مرگ، ترس از داوری است — نه از بالا، بلکه از درون.

## سنت‌های فلسفی: عقل به عنوان نور مقدس

حتی سنت‌های عقلانی فلسفه، که اغلب از دین جدا می‌شوند، پژواک حقیقت جرقه الهی را دارند. **سقراط** از **دیمونیون** خود سخن گفت — صدای درونی الهی که او را به سوی عدالت هدایت می‌کرد. **افلاطون** آموخت که خانه حقیقی روح، قلمرو خیر ابدی است و دانش و فضیلت اعمال یادآوری‌اند. **ارسطو** شکوفایی انسانی (**اودایمونیا**) را در تمرین هماهنگ عقل، دوستی و تعادل با طبیعت یافت.

**استوئیسیسم**، با ایمان به **لوگوس** — نظم عقلانی الهی که جهان را فرا گرفته — اخلاق معنوی پذیرش، فضیلت و رحمت ارائه داد. زندگی در تضاد با طبیعت یعنی زندگی در تضاد با خود عقل.

**کنفوسیائیسم** و فلسفه **روشنگری** این خط را ادامه دادند: **کنفوسیوس** از طریق **رن** (انسانیت) و **کانت** از طریق قانون اخلاقی درون. با این حال، حتی این سنت‌ها، وقتی از تواضع معنوی‌شان **剝奪** شدند، توسط امپراتوری‌های استعماری برای توجیه سلطه تحت پوشش «تمدن» مصادره شدند. عقل، وقتی از احترام جدا شود، ابزاری برای فتح می‌شود.

## پیامدهای فرهنگی از دست دادن جرقه الهی

زوال معنوی جهان مدرن رازی نیست — نتیجه منطقی تمدنی است که نظم الهی را با محاسبه اقتصادی جایگزین کرد. جایی که قانون باستانی هماهنگی را جستجو می‌کرد، قانون مدرن مالکیت را تقدیس می‌کند. جایی که آیین بومی متقابل بخشی را گرامی می‌داشت، تجارت مدرن استخراج را تحمیل می‌کند. نتیجه ویرانی سیاره‌ای است: جنگل‌های نابودشده، اقیانوس‌های خفه‌شده و میلیاردها موجود آگاه برای راحتی سلاخی‌شده.

امپراتوری‌هایی که زمانی گسترش خود را مأموریت الهی توجیه می‌کردند، اکنون خشونت را از طریق بازارها و ارتش‌ها تداوم می‌بخشند. غزه، که زمانی بخشی از گهواره پیشگویی جهان بود، اکنون زیر نگاه ملت‌هایی که خود را مسیحی یا دموکراتیک می‌نامند، به ویرانه تبدیل شده است. جرقه الهی در میان دود پهبادهای و فریاد کودکان سوسو می‌زند. هتک حرمت درخت زیتون — نماد صلح و استقامت — هتک حرمت خود مقدس است.

و پشت همه این‌ها، وحشت مرگ در کمین است—وحشتی زاده‌شده نه از ناشناخته، بلکه از جبران‌نشده. جهانی که آفرینش را نابود می‌کند، می‌داند گناه کرده است. ترسش متافیزیکی نیست—اخلاقی است.

## هم‌گرایی اخلاقی: سرپرستی و رحمت به عنوان اعمال مقاومت

همه سنت‌ها بر دو دستور مقدس هم‌گرا می‌شوند: **سرپرستی و رحمت**. سرپرست بودن یعنی پاسداری از مقدس؛ رحیم بودن یعنی عمل به عنوان فرستاده آن. این‌ها فضیلت‌های ضعف نیستند، بلکه سلاح‌های الهی در برابر امپراتوری‌اند.

**خلافت اسلام**، **آهیمسا هندوئیسم**، **بتسلم الوهیم** یهودیت، فرمان عشق مسیحیت، **کارونا** (رحمت) بوداییسم، رید ویکا، مه سومری، ماعت مصری، **مانیتو** آگونکین، **چی تائویی**—هر کدام ما را به همان شورش علیه ظلم و طمع فرا می‌خوانند.

بازپس‌گیری سرپرستی یعنی رویارویی با نیروهایی که از مرگ سود می‌برند. تمرین رحمت یعنی رد همدستی در سیستم‌هایی که زندگی را نابود می‌کنند. هر عمل مهربانی، هر حفاظت از جنگل، هر امتناع از غیرانسانی کردن، عملی از سرکشی معنوی است.

## جرقه الهی و مرگ: خاطره روح

جرقه الهی نه تنها زندگی را هدایت می‌کند—ما را برای مرگ آماده می‌کند. در سنت‌های مقدس جهان، روشن‌بینی فرار نیست بلکه تحقق است: **جنه**، **موکشا**، **نیروانا**، **بهشت**، **وال‌هالا**، **تالوکان**، **سامرلند** یا **صلح استوئیک** قلمروهای دوردست نیستند بلکه حالات روحی‌اند که از طریق عدم خشونت، رحمت و هماهنگی به دست می‌آیند. مرگ، برای کسانی که جرقه را گرامی می‌دارند، **گسست نیست**—بازگشت به خانه است، بازگشت به کل مقدس.

**کشاورز فلسطینی** که درخت زیتونش را در میان آوار دوباره می‌کارد، این مسیر را می‌پیماید. مبارزه‌اش عدالت **فطرت**، الوهیت **آتمان**، انرژی **تنوتل**، متقابل‌بخشی **مانیتو**—نذر زنده **بودیساتوا** است. او از مرگ نمی‌ترسد؛ از آن فراتر می‌رود.

اما جایی که جرقه خیانت می‌شود—جایی که جنگل‌ها می‌سوزند، حیوانات در قفس فریاد می‌کشند و کودکان زیر بمب‌ها دفن می‌شوند—مرگ به وحشت تبدیل می‌شود. نه به این دلیل که ناشناخته است، بلکه چون شناخته‌شده است. روح، در عمق **فطرتش**، به یاد می‌آورد. حساب را می‌داند. می‌داند که باغ زیتون مقدس بود. می‌داند که حمله پهلپاد کفر بود.

تلاش برای روشن‌بینی یعنی زندگی بدون ترس از مرگ. ترس از مرگ یعنی اعتراف به اینکه هرگز زندگی نکرده‌ای.

## نتیجه‌گیری: بازپس‌گیری آتش الهی

جوهر الهی—**فطرت**، **آتمان**، **لوگوس**، **تنوتل**، **کامی**، **بتسلم الوهیم**—ایده‌ای انتزاعی نیست بلکه حضور زنده حقیقت در همه موجودات است. بازپس‌گیری آن یعنی مقاومت در برابر هر امپراتوری، هر ایدئولوژی، هر اقتصادی که قداست زندگی را انکار می‌کند.

مردمان بومی هنوز این حقیقت را از طریق سادگی و متقابل‌بخشی زندگی می‌کنند. مسلمانان آن را از طریق سرپرستی و عدالت فرامی‌خوانند. بودایی‌ها، هندوها، مسیحیان، یهودیان و پاگان‌ها همگی تکه‌هایی از همان نور را نگه می‌دارند. این

همان نوری است که اکنون زیر آوار غزه، خاکستر جنگل‌ها و سکوت کسانی که بهتر می‌دانند اما کاری نمی‌کنند، دفن شده است.

جرقه الهی در مقاومت درخشان‌ترین می‌سوزد: در مادری که فرزندش را سپر می‌کند، در کشاورزی که باغ زیتونش را دوباره می‌کارد، در معترضی که جلوی ماشین می‌ایستد. بازسازی جهان یعنی به یاد آوردن آنچه برایش آفریده شده‌ایم: رحمت، عدم خشونت و هماهنگی. هر چیز کمتر، کفر علیه آفرینش است.

و وقتی مرگ بیاید—که خواهد آمد—نباید ما را ترسیده بیاورد، بلکه آماده. آماده روبرو شدن نه با مجازات، بلکه با حقیقت. برای گفتن: جرقه الهی را گرامی داشتیم. نابود نکردم، حفاظت کردم. استثمار نکردم، عشق ورزیدم.

این معنای ایمان است. این مسیر بازگشت به خدا است.